

عشق از دیدگاه سنائی غزنوی و ملاصدرا*

حسین اسماعیلی^۱

مرتب‌ی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد گچساران - ایران

مهدی تدین^۲

استاد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نجف آباد - ایران

چکیده

«عشق» یکی از موضوع‌های ارزنده‌ای است، که بیشتر عارفان و فیلسوفان اشراقی بدان نظر داشته‌اند و درباره‌اش به سخنوری پرداخته‌اند. آنان عشق را مبنا و اساس عالم می‌دانند که به واسطه‌ی آن، همه‌ی موجودات از ادنی تا اعلی، در جنبش‌اند و به سوی منبع و منشأ «عشق» یعنی ذات حق تعالی در حرکت هستند. سنائی غزنوی و ملاصدرای شیرازی، دو تن از عارفان و فیلسوفان اشراقی هستند که در آثار و نوشته‌هایشان «عشق» نقش کلیدی و محوری دارد. نزدیکی دیدگاه‌هایشان را به راحتی می‌توان در آثار و اشعار سنائی و کتاب شواهد الربوبیه‌ی ملاصدرا دید. «اهمیت عشق» «سریان عشق» تقسیم‌بندی «عشق» به «عشق حقیقی» و «عشق مجازی» «تقارن محبت و عشق با درد و رنج» «عشق مجازی پلی برای رسیدن به حقیقت» «فناء فی الله» از جمله موضوع‌هایی است که سنائی غزنوی و ملاصدرا در آنها هم عقیده‌اند. در این جستار بر آنیم تا پس از بیان تعریف «محبت و عشق» تشابه دیدگاه سنائی غزنوی و ملاصدرای شیرازی را بررسی کنیم.

واژگان کلیدی: عشق حقیقی، عشق مجازی، محبت، سنائی، ملاصدرا

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۶

۱- پست الکترونیک نویسنده مسؤول: esmailhosien7@gmail.com

۲- پست الکترونیک mtadayon13@gmail.com

مقدمه

عشق از موضوع‌های اساسی فلاسفه، عرفا و اهل تصوف می‌باشد. پرداختن این اندیشمندان وحتى شاعران عارف به مسأله‌ی عشق ناشی از نوعی نیاز است، نیازی که در غالب موارد رنگ و بوی ماورایی به خود گرفته و درصدد پاسخ‌گویی به امیال دگرخواهی عاشق می‌باشد. از این رو در تمامی نحله‌های عرفان، تصوف و فلسفه به سلسله مراتب و درجاتی از عشق می‌پردازند تا هر کس متناسب با ظن و ظرفیت وجودی خود بدین وادی گام نهد. سلسله مراتب در معنای سیر و سلوکی به کرات در نظریه‌های فلاسفه و عرفا به کار رفته است.

انسان عاشق، بنده و سرسپرده‌ی محبوب خود است و تمام حرکات و تلاش‌های او برای جلب رضای محبوب و دستیابی به مرتبه‌ای از قرب الهی است. نقش والای عشق در تربیت نفس آدمی و تأکید عرفا و اندیشمندان ضرورت پرداختن به این مسأله را به خوبی نمایان می‌کند، عشق حقیقتی است که جزو رموز الهی محسوب می‌شود و حداقل نشانه‌ی آن سوزِ دلِ عاشق است:

عاشقی پیداست از زاری دل نیست بیماری چو بیماری دل
علت عاشق ز علت‌ها جداست عشق اسطرلاب اسرار خداست

(مولوی، ۱۳۷۰: ۱۲)

قصه‌ی پایان ناپذیر محبت و عشق در تمامی ادوار و در بین همه‌ی جوامع بشری و در همه‌ی انواع آن اعم از مجازی و حقیقی وجود دارد. «ارسطو از عشق تا حدودی برداشتی خود خواهانه داشته و فلسفه‌ی محبت و عشق را حبّ ذات می‌داند» (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۳۹۷). مادامی که فرد به نوع دیگری عشق می‌ورزد در معنای مجازی چیزی جز این نیست که او را نمای بیرونی و شخصیت ثانی خود می‌پندارد. ولی افلاطون استاد ارسطو مبنای دیگری را برای محبت برمی‌گزیند: «یکی این که دوستی معلول نیاز آدمی است و دوم این که دوستی در عالی‌ترین صورت آن، وجودش بسته به خود است و از نیازمندی‌ها به دور است یعنی دوستی فی نفسه محترم است و در واقع، نباید به دنبال علتی برای دوستی باشیم» (حلی، ۱۴۲۲: ۷۰).

عرفا و فلاسفه‌ی بزرگ، در معنی عشق بسیار سخن‌ها رانده‌اند. «عشق زیادت در دوستی و آتشی است که در دلِ عاشقِ حق - تعالی - شعله می‌کشد و جز حق را می‌سوزاند. این عشق

امری الهی و آمدنی است، نه آموختنی» (نسفی، ۱۳۸۴: ۱۶۰).

سنائی (۴۶۳-۵۳۵ ه.ق) جزو اولین کسانی است که به عشق رنگ عرفان داد و از زمینی بودن آن را خارج نمود و توانست الگویی برای شاعران بعد از خود طراحی نماید، تا ضمن رعایت ارزش و اعتبار معشوق حقیقی گفتگویی در شناخت خدا که محبوب ازلی است؛ از دریچه‌ی عرفان باز نماید، و مسیر رسیدن به «فناء فی الله» را روشن کند و اینکه سالکان و محبان باید در نظر داشته باشند که برای رسیدن به محبوب باید به تعلقات دنیوی پشت پا بزنند:

توهم گر هر دو عالم ترک گویی چنان کان مرد از مردان اوئی

(سنائی، ۱۳۷۷: ۱۲۶)

در میان فلاسفه‌ی اسلامی، اولین بار به‌طور جدی و روشمند، ابن‌سینا در کتاب‌های «رساله‌ی عشق»، «اشارات و تنبیهات»، «شفا» و «نجات»، به بحث درباره‌ی عشق و زیبایی می‌پردازد. بعد از او شیخ شهاب‌الدین سهروردی در «رساله‌ی العشق» سخن از عشق سر می‌دهد. ملاصدرای شیرازی (۹۸۰-۱۰۵۰ ه.ق)، مؤسس حکمت متعالیه که از اکابر فلاسفه و حکمای اسلامی قرن یازدهم هجری است وارث اندیشه‌های ابن‌سینا و شیخ شهاب‌الدین سهروردی است. وی از جمله‌ی فیلسوفانی است که نظراتی صائب در زمینه‌ی محبت و عشق و سربان آن در جمیع موجودات دارد. او با استفاده از «اندیشه‌ی وحدت وجود» تلاش کرده است که محبت و عشق را در همه‌ی موجودات تبیین کند.

ملاصدرا مخصوصاً در حکمت اشراق تبصری تمام داشته و معضلات این رشته از فلسفه را به دقت تمام موشکافی کرده و بعضی اقوال و عقاید فلاسفه‌ی مشائین را با دلیل و برهان مردود ساخته است. برخلاف نظر مشائین که وجودها را حقایق متباین می‌پندارند او وجود را که اصل و حقیقت هر چیز است یک حقیقت واحد می‌داند و برای آن مراتب متعدد که از حیث ضعف و شدت و نقص و کمال باهم فرق دارند قائل است. موضوع دیگری که ملاصدرا در آن ابتکار نشان داده است فرضیه‌ی مشهور «حرکت جوهری» است.

تعریف عشق در لغت

عشق: در همه کتاب‌های لغت، عشق را محبت شدید و افراط در محبت و تجاوز از حد

محبت معنی کرده‌اند (برای نمونه ر.ک: لسان العرب، صحاح اللغة، مجمع البحرین، مبحث عشق)

عشق: شگفت دوست به حسن محبوب، یا در گذشتن از حد در دوستی، یا کوری حس از دریافت عیوب محبوب (منتهی الارب) یا مرضی است از قسم جنون که از دیدن صورت حسن پیدا می‌شود و گویند که آن مأخوذ از عَشَقَه است و آن نباتی است که آن را لبلاب گویند چون بر درختی پیچد آن را خشک کند همین حالت عشق است بر هر دلی که طاری شود صاحبش را خشک و زرد کند. (غیاث اللغات) اسم است از مصدر عشق (عَ شَ) و آن به معنی افراط است در حب از روی عفاف و یا فسق (اقرب الموارد) بیماری باشد با وسواس مانند مالیخولیا (ذخیره‌ی خوارزمشاهی) به معنی بسیار دوست داشتن است، و گران سنگ، بلند اقبال، هستی سوز، جگرسوز، خون‌خوار و خون‌آشام و ... از صفات اوست (آندراج) بسیاری محبت (تاج المصادریه‌قی) دوستی مفرط و محبت تام (فرهنگ فارسی معین) مهر و بی‌قراری و دوستاری صورت خوب «ناظم الاطباء» (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱۰: ۱۴۰۲۴).

«عشق: شوق مفرط و میل شدید به چیزی و آتشی است که در قلب وارد شود و محب را بسوزد. عشق دریای بلا و جنون الهی و قیام قلب است با معشوق بلاواسطه. عشق مهم‌ترین رکن طریقت است و این مقام را تنها انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است درک می‌کند» (سجادی، ۱۳۷۸، ۵۸۰).

شیخ احمد جام (۴۴۰-۵۳۶ ه. ق) زیبا بیان کرده است: «بدان که عشق را از «عَشَقَه» گرفته‌اند. و «عَشَقَه» گیاهی است که آن را «سِن» گویند، و ما او را «اَسَس» گوئیم، و در نیشابور «سِرند» گویند، و در جام «اَوغی» گویند، و در زوزن آن را «اَزغی» گویند. آن گیاهی است که کس نیند از کجا بر آید، و کی برآید؛ آن وقت بینند که بر سر درخت رسیده باشد، و درخت را به صفت خویش گردانیده. هر چند کوشی تا از درخت آن را باز کنی، و بسیار رنج برگیری آخر بازو بر نیایی؛ اگر یک ذره از آن بر درخت بماند همه درخت را فرا گیرد، سرمای زمستان آن را خشک تواند کرد و بس. اما چندان باشد که گرمای تابستان باز پیدا آید، او هم بازان سر پی خویش شود؛ چون بنگری باز بر سر درخت رسیده باشد، و بازان درخت از دو کار یکی بکند: یا درخت را خشک کند و از بُن ببرد، و یا داغ خویش بروی نهد که هرگز از داغ وی خالی نباشد. «عشق» را از این «عَشَقَه» گرفته‌اند، و «عَشَقَه» این گیاه است که بر هر چه آویزد او را از

تجلی عشق از دیدگاه سنائی و ملاصدرا

حکیم سنائی معتقد است که عشق نردبان ترقی است و عاشق سرباخته را سروری می‌کند. و عشق، آب را چنان برخلاف طبعش تغییر می‌دهد که سبب افروخته شدن آتش می‌گردد و آتش را چنان می‌کند که برخلاف سرشت خود از آب شعله‌ور می‌شود:

دلبر جان ربای عشق آمد سر بُر و سر نمای عشق آمد
آب آتش فروز، عشق آمد آتش آب سوز، عشق آمد

(سنائی، ۱۳۷۴: ۳۲۶-۳۲۵)

عشق فراتر از جسم است و به سان پرنده‌ای است دانا که اسیر قفس تن نمی‌شود:

عشق بی چار میخ تن باشد مرغ دانا قفس شکن باشد

(همان: ۳۲۶)

سنایی آن قدر به عشق اهمیت می‌دهد که می‌گوید:

عشق را رهنمای و ره نبود در طریقت سرو کله نبود

(همان: ۳۲۷)

یعنی عشق خود هم‌راه است و هم راهبر، و مقام و منصب را در آن جایگاهی نیست. از نگاه سنایی عاشق همان گونه که در مسیر تعالی و هدایت به جفا و عتاب معشوق نیازمند است به وفا و لطف او نیز امیدوار است. این نسیم خوشایند اما نهان گاهی به تبسم و گوشه‌ی چشمی، گاهی به کلام و گاه به اشاره برجان و دل عاشقان می‌وزد و از خوف به رجا هدایت می‌کند.

«لطف معشوق - به ویژه وقتی که آسمانی و متعالی باشد - زمانی متوجه عاشق می‌گردد که

درد عشق بر تمامی وجود عاشق مستولی شود» (مرتضوی، ۱۳۸۸: ۴۱۸)

از شربت لطف خویش تر کن آخر یک روز کام عاشق

(سنائی، ۱۳۸۵: ۹۱۵)

غریبیم چون حسنت ای خوش پسر یکی از سرِ لطف بر ما نگر
(همان: ۸۹۰)

یکی از مفاهیم بسیار مهم میان عاشق و معشوق «ناز و نیاز» است. آنچه برای معشوق مهم تلقی می‌شود، این است که به راه‌ها و شیوه‌های گوناگون ناز خود را ابراز کند که در این میان ناز معشوق در جهت دستیابی عاشق به مرحله‌ای والاتر صورت می‌گیرد و همچون صیقل، ناراستی‌های وجود عاشق را به راستی بدل می‌سازد و هر جا که پای معشوق حقیقی و یا عشق حقیقی در میان باشد، ناز در هر جلوه‌ای ارزش‌مند و متعالی می‌شود و در اصل باطن آن «ناز»، زیبا و در جای خود بر جان و دل عاشق مؤثر می‌افتد.

تقویت عاقلان لطف به تقدیر توست تربیت عاشقان ناز به اندام توست
(همان: ۸۰۸)

در اشعار سنائی ناز معشوق به شیوه‌های گوناگون از جمله: کبر و غرور، جفا کاری و ستم، بی‌اعتنایی، پیمان شکنی، مکر و حيله و بد زبانی و دشنام جلوه‌گری می‌کند، لیکن با وجود این همه خودخواهی‌ها، معشوق نسبت به عاشق الطاف پنهانی نیز دارد:

یا بگستر فرش زیبایی و حسن یا بساط کبر و ناز اندر نورد
(همان: ۸۵۱)

با من بت من تیغ جفا آخته دارد صبر از دل من جمله برون تاخته دارد
(همان: ۸۴۵)

هر چند ن گه می‌کنم از روی حقیقت یک لحظه تو را سوی دل ما نظری نیست
(همان: ۸۳۱)

گفت مستم خوانی و بر وعده‌ی من دل نهی ساده دل مردا که دل بر وعده‌ی مردان نهاد
(همان: ۸۴۱)

قولش همه زرق است به نزدیک سنائی من بنده‌ی زراقی و نیرنگ فلانم
(همان: ۹۳۸)

نگارا ز دشنام چون شگرت که دارد زگلبرگِ سوری گذر
(همان: ۸۹۱)

به دنبال ناز معشوق، نیاز عاشق هویدا می‌گردد. سیمای ظاهری عاشق خود بازگو کننده و انعکاس دهنده‌ی نیاز اوست. ظاهرِ عاشق مصداقِ واقعی این مصراع شعر پارسی است که می‌گوید: «رنگ رخساره خیر می‌دهد از سرّ ضمیر» این وضعیت حتی بر سیمای ظاهر عاشق سوخته جان تأثیر می‌نهد:

زعفران است از رخ من توده بر بالین من ارغوان است از رخ تو سوده بر بالین تو
(همان: ۱۰۰۰)

عاشق خواهان خاک کوی یار است و خاک کوی معشوق را به مثابه‌ی آب حیوان می‌داند. از این رو مال و دارایی خویش را به آتش می‌کشد تا به خاک دولت یار برسد. او خود را در برابرِ دلبر طناز، عاشقی جان‌باز لقب می‌نهد که روزگار، چون او را به خود ندیده است:

خاک کوی دوست خواهی جسم و جان بر باد ده آب حیوان جُست خواهی، آتش اندر مال زن
(همان: ۹۷۴)

ملاصدرا در بیان محبت خداوند به بندگان خود آورده است:

«خدای متعال در آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی مائده می‌فرماید: (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ)؛ [بندگان را دوست دارد و بندگان نیز او را دوست می‌دارند]. ذات مقدس واجب الوجود موجودی است که سرور و ابتهاج او به ذات خویش - که عالی‌ترین مراتب وجود و دارای عالی‌ترین درجات کمال و جمال و زیبایی و منشأ همه زیبایی‌هاست - شدیدترین مراتب سرور و ابتهاج است ... پس واجب الوجود برتر و والاتر موجودی است که به ذات خود و هم چنین به ما سوای خود عشق می‌ورزد و خود و آثار صادر از خود را دوست می‌دارد، چنان دوستی و محبتی که در شدت، بی‌نهایت است، زیرا هر کسی که عاشق است، عاشق هر چیزی است که منسوب به اوست، از آن جهت که منسوب به اوست، از قبیل: آثار، لوازم، کتب، مؤلفات، صنایع، فرستادگان و هم نشینان او، چنان که گفته‌اند: «من احبّ شیئا فقد احبّ آثاره» (ملاصدرا، ۱۳۹۰، ج ۱: ۶۷۰-۶۶۹)

ملاصدرا که در آثار فلسفی‌اش، از عقل و استدلال بهره می‌جوید، اهمیت و ارزش عشق در جمیع موجودات عالم را از آن جهت می‌داند که تأمین کننده‌ی نظم در نظام احسن آفرینش

است. در حقیقت، نظام و تدبیر کل عالم هم به همین سیاق و به ترتیب مراتب و درجات وجودی اشیاء است. «کلیه موجودات بر اساس قرب و بعد آنها نسبت به جمال اتم الهی و بارگاه با عظمت و جلال ربوبی، محبوب ذات مقدس اویند و او هر موجودی را اعم از عالی و دانی، هر درجه و مرتبه‌ای از وجود که هست، دوست می‌دارد.» (همان: ۶۷۰).

آن گونه که از وجود قوی‌تر (علت)، وجود ضعیف‌تر (معلول) نشأت می‌گیرد، همین طور هم از هر عشق پایین‌تری، عشق برتری ناشی می‌شود تا این که به عشق واجب الوجود منتهی گردد و به این صورت نخ نامرئی عشق، پیوند دهنده‌ی رشته‌ی موجودات، از ادنی تا اعلی می‌گردد و این گونه، نظمی بی‌مانند در نظام احسن آفرینش حکم فرما خواهد بود. این همان قاعده‌ی فلسفی است که مطابق آن، نسبت هر چیز در علت بیشتر از معلول است. و در شکوه عشق الهی، مطابق حدیث قدسی؛ «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أُعْرَفَ» همین بس که او هم در خلوت خویش، قمارعاشقی با خویش می‌بخت. جامی فرماید:

در آن خلوت که هستی بی‌نشان بود	به کنج نیستی عالم نهان بود
نوای دلبری با خویش می‌ساخت	قمار عاشقی با خویش می‌بخت

(جامی، ۱۳۷۵: ۵۹۲-۵۹۱)

بنابراین میزان عاشقی او، با آنچه در موجودات است، قابل مقایسه نیست، و خداوند عشق خود را به مخلوقات مقدم کرده است. و در حدیث قدسی معروف فرمود:

«لو علم المدبرون کیف اشتیاقی بهم لماتوا شوقاً»

اگر آنان که به من پشت کرده‌اند، می‌دانستند چه قدر دوستشان دارم، از اشتیاق جان می‌دادند.

ملاصدرا ی شیرازی این گونه بیان می‌کند «... رابطه‌ی عشق و محبت بین خدا و سایر موجودات، از هر دو طرف خواهد بود؛ بدین معنا که هر موجودی به قدر فهم و درک خویش و بر اساس قرب و بعد و رابطه‌ی او به خدای خویش عشق می‌ورزد و تقرب به جوار او را وجهه‌ی همت خویش قرار می‌دهد...» (ملاصدرا، ۱۳۹۰، ج ۱: ۶۷۱).

محبت و عشق فطری و الهامی آسمانی است که به وسیله‌ی آن انسان می‌تواند خود را

بشناسد، لیکن صاحبش گاهی از مسیر اصلی منحرف می‌شود ولی این عشق هرگز در او ریشه کن نمی‌شود: «با آنکه ما به درجات و مراتب، از قرب جوار الهی مصروف و محجوب مانده‌ایم و به قضای حوائج و ضروریات حیات مادی خویش پرداخته، از وی دور افتاده‌ایم و نفس ما در کار تدبیر طبیعت بدن فرو رفته و از مبدأ خویش و موطن اصلی خود مهجور گشته است، با این حال هرگاه برسبیل اختلاس و ناخودآگاه فرصتی یابیم که خود را برای اندک زمانی در معرض الطاف و عنایات الهی ببینیم، این حالت برای ما سعادت عظیم و شگفت‌انگیز خواهد بود ...» (همان: ۶۷۱).

آن چه از حقیقت عشق بر حکیم صدر المتألهین مکشوف شده است مبتنی بر «مکاشفات نوری و براهین شهودی» است، نه یقین استدلالی عقلی و منطقی. به همین دلیل، او هم صاحب «نظر» است هم صاحب «بصر» و هم صاحب «نفس» وی به طور مکرر، در کتاب اسفار، از عشق سوزان خود، به حضرت حق و شیفتگی به آن معشوق حقیقی یاد کرده است: «اثبات حیات و شعور در پهنه‌ی پهناور وجود، لازمه‌ی عشق در موجودات است؛ به طوری که بدون اثبات حیات و آگاهی در موجودات، عشقی هم نمی‌تواند در میان باشد» (صدرالدین محمد شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۲۳۵).

بنابراین در همه‌ی موجودات علم و حیات وجود دارد، از ادنی‌ترین آنها تا اعلی‌ترین‌شان، که این خود لازمه‌ی اثبات عشق در آنهاست.

تقارن محبت و عشق با درد و رنج از دیدگاه سنائی و ملاصدرا

عشق بلایی آمیخته با درد و محنت است. «محبت و محنت از یک خانه‌اند و محنت و شادی از هم بیگانه» (رازی، ۱۳۷۱: ۴۹) از این رو شوریدگان و شیفتگان تنها جامه‌ای را بر قامت دلشان زبینه می‌بینند، که از پود محنت و تار محبت باشد.

«برخلاف آنچه پاره‌ای افراد می‌پندارند، رنج و بلای حاصل از عشق همیشه در روزگار هجران روی نمی‌دهد؛ بلکه عاشق گاهی در عین وصل، ملول و نالان و گریان است» (مرتضوی، ۱۳۸۸: ۳۷۴).

ای ز عشقت روح را آزارها بر در تو عشق را بازارها

(سنائی، ۱۳۸۵: ۸۰۰)

هر چند که زهرِ عشق می‌نوشد آن زهر به گونه ی شکر دارد

(همان: ۸۴۳)

سنائی چنان از درد و محنت صحبت می‌کند که گوئی درد و رنج را پیش درآمدی برای رسیدن به محبت می‌داند و اگر عاشق در مسیر رسیدن به معشوق درد و رنج تحمل نکند گویا معشوق به عاشق بی‌توجه یا کم توجه است. این عارف بزرگ عشق را به پادشاهی شبیه می‌داند که از زمان ازل تا کنون حکمرانی می‌کند و ازلی و ابدی است و چیزی نیست که مخلوق مکتب، انسان یا وجودی دیگر باشد و فنا شدنی و مختص به مکان یا برهه‌ای از زمان نیست:

هر که را درد بی نهایت نیست عشق را پس بر او عنایت نیست
عشق شاهی است پایه تخت ازل جز بدو مرد را ولایت نیست...
عشق را بو حنیفه درس نگفت شافعی را در او روایت نیست...

(همان: ۸۲۷)

از نظر حکیم سنائی دنیا محلی نیست که پر از خیر و نیکی و عاری از هر نوع درد و رنج باشد، بلکه دنیا محل گذر و در عین حال جایگاه ابتلا و آزمایش انسان است و رنج و محنتی که حاصل از فعل و عمل انسان است سبب آزموده شدن او می‌شود و ذات نیک یا بد او را آشکار می‌کند. بر این اساس، ماهیت زندگی دنیوی برای آزموده شدن عیار وجود انسان به گونه‌ای است که محب و طالب برای رسیدن به محبوب و مطلوب باید سختی‌ها را تجربه کند، از این رو دنیا را آزمایش سرای یزدان می‌داند:

بد و نیک تو بر تو بوته‌ی اوست تا بدانی که دشمنی یا دوست
کاین که نُه چرخ و چار ارکان است آزمایش سرای یزدان است
آزمایش جدا کند پس و پیش که ودانه و بد و سرّه کم و بیش

(سنائی، ۱۳۷۴: ۱۶۹)

سنائی معتقد است آن چیزهایی که انسان‌ها رنج و محنت و درد می‌نامند نیز مخلوق خداوند است و همه‌ی آنان را برای انسان خیر می‌داند:

عشق جامع اضرار است، عشق صبر است و بی‌صبری، قید و بند است و رهایی، مستی است و هوشیاری، آرامش است و بی‌قراری، غم است و شادی، دارایی است و ناداری، وصل و هجران، اسارت و آزادی، درد و سلامت، هیاهو و سکوت، ولی عاشق حقیقی کسی است که در طریق محبت و مهرورزی تضادها را به فال نیک بگیرد و از برکات خاص هر کدام بهره ببرد. «بدیهی است که شوق به تحصیل هر مطلوبی خالی از رنج و آزار درونی نیست، زیرا شوق به تحصیل هر چیزی در نتیجه‌ی فقدان اوست و فقدان مطلوب مستلزم رنج و آزار درونی است، ولی اگر این رنج و آزار از ناحیه‌ی معشوقی باشد که سهم بسیاری از وصال آن را به دست آورده و مقدار کمتری از وصال باقی مانده، خود لذتی است برای عاشق، زیرا عشق به هر چیزی در عین رنج والم حاصل از فقدان معشوق توأم با لذتی است غیر قابل توصیف. علمای اخلاق و روان‌شناسان این عشق توأم با رنج و آزار را به دغدغه مثال زده‌اند، زیرا دغدغه حالتی است مرکب از لذت و آلم» (ملاصدرا، ۱۳۹۰، ج ۱: ۶۷۲).

سلوک عشق از دیدگاه سنائی و ملاصدرا

سنائی از جمله‌ی عارفانی است که درد را از مقدمات سلوک عشق می‌داند و بر این باور است که اگر سالکی را حق تعالی منظور عنایت خود کرده و به او نیرویی داده که با مشاهده‌ی کوچک‌ترین نشانه‌های کشف و شهود بسیار متأثر می‌شود و به اصطلاح دچار «قبض و بسط» می‌شود؛ این سالک که خود را دارای چنین موهبتی می‌یابد برای طی راه سلوک انگیزه‌ی بیشتر می‌یابد و تلاش بیشتری می‌کند و پس از طی مقامات و انتقال از «تلون» به «تمکین»، به آن درجه از مقام عرفانی می‌رسد که با کوچک‌ترین کشف و شهودی، علاوه بر متأثر شدن و دچار حال شدن، می‌تواند در آن احوال به ثبوت برسد و به مقام نائل شود و به بالاترین معرفت شهودی و عرفانی برسد و به مرحله‌ی «فناء فی الله» نائل شود.

سنائی از وصال ناله می‌کند، اما ناله‌هایش از سر ندامت و پشیمانی نیست بلکه منظورش بیان سختی‌های راه فنا است که البته این رنج‌ها و غم‌ها را شادی بخش و پسندیده می‌داند:

چو من وصل جمال دوست جویم مرا دیده پر از زنگار باید

(سنائی، ۱۳۸۵: ۸۷۶)

از آن جا که عشق از عالم بالا است و به عالم ملکوت تعلق دارد، هر که به آن عالم، بار یابد، به قدر ظرفیت خود، با آن عالم تناسب پیدا می‌کند و «ماندگار» می‌شود. برای همین عشق‌های حسی - در زمین - با همه‌ی جمالشان، عشق «اوسط» خوانده شده‌اند، و چون مسیر عاشقی درون جان آدمی است و راه‌های رسیدن به خدا به عدد نفوس خلایق است «وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا» (بقره، آیه ۱۴۸) یعنی به تعداد انسان‌ها راه برای رسیدن به خدا هست. پس هر کس متناسب با ظرفیت و قابلیت نفس و جان خود، راهی به سوی خدا دارد که با دیگری متفاوت خواهد بود و به همین میزان شیوه‌های عاشقی هم، متناسب با افراد و ظرفیت‌ها، متفاوت است. «... مرتبه‌ی نفوس اهل کمال از طبقه‌ی خاص و ممتاز افراد بشر است که در علم به حقایق و تجرد از علایق به مرتبه‌ی کمال رسیده‌اند و ایشان نیز تا زمانی که در دار دنیا هستند، از علاقه‌ی شوق وصال به جوار الهی خالی نیستند تا آن گاه که خود را از قید تعلق به بدن و قالب جسمانی رها کنند و به سرای آخرت بشتابند. گروهی از ایشان در سرای آخرت، به سابقین اولین، یعنی عقول کلیه و مقربان حضرت الوهیت ملحق می‌شوند ... و بعد از آن مرتبه‌ی متوسطین که همواره مردد بین جهت علوای معنوی الهی و جهت سفلاهی صوری دنیوی بوده‌اند، خواهد بود و بعد از ایشان درجه و مرتبه‌ی نفوس اشقیاء و تعمیرگران نشئه‌ی دنیاست که به مضمون آیه‌ی شریفه‌ی «فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ» (بقره، آیه ۱۰۲)، نصیبی از مزایای عالم آخرت ندارند، ولی باید من جمیع الجهات مردود و بیگانه و محروم از فیوضات و عنایات الهی و فاقد نحوی از ارتباط با واجب الوجود و مبدأ کل دانست که از هر دلی سوی حضرت رهی است» (ملاصدرا، ۱۳۹۰، ج ۱: ۶۷۳).

بنابراین هر موجودی در هر درجه و مرتبه‌ای از وجود صورتی است از نقشه آفرینش که به جای خود نیکوست:

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست

(شبستری، ۱۳۷۱: ۹۷)

اما چون عشق حقیقی و اصیل، یکی بیش نیست، همه‌ی موجودات، جلوه‌های یک حقیقت

واحد هستند؛ و هر جا رد پای از عشق دیده شود، جلوه‌ای از آن حقیقت واحد است: «... برای هر موجودی کمالی است مخصوص به او و عشق و شوقی است در طلب او که بالاخره او را پس از جدایی از محبوب حقیقی به آن محبوب و معشوق حقیقی می‌رساند؛ خواه این کمال و عشق در طلب آن، ارادی و یا طبیعی و یا به وسیله‌ی شوق و یا حرکت ارادی و یا طبیعی باشد و این خود، نصیبی است از فیض اقدس و علم ازلی الهی به نظام احسن وجود و رحمتی است از ناحیه‌ی پروردگار صاحب عنایت ازلیه در حق آن موجود» (همان: ۶۷۴-۶۷۳).

آری! همان طور که ملاصدرا می‌گوید، همه افراد هستی جان دارند و زنده‌اند. پس اگر زنده‌اند، عاشق می‌شوند، آن هم عاشق علت خود. هر موجود صاحب حیات و قوه‌ی تعقلی، عاشق رسیدن به نمونه‌ی کامل خویش است. پس، همه‌ی موجودات تلاش می‌کنند که با نیروی عشق به این کمال دست یابند و این گونه در تمام عالم هستی، از دانی تا عالی، عشق و حبّ جریان دارد و هر موجودی به اندازه‌ی ظرفیت خود از عشق بهره‌مند می‌شود.

عشق مجازی پلی برای رسیدن به حقیقت از دیدگاه سنایی و ملاصدرا

«اصطلاح عشق مجازی از اصطلاحات معروف صوفیه است ... در مقابل عشق مجازی، عشق حقیقی قرار دارد ... اولین کسی که تعبیر عشق حقیقی و مجازی را وارد شعر عاشقانه - صوفیانه‌ی فارسی کرد، حکیم سنایی است» (پور جوادی، ۱۳۷۰: ۱۱-۸).

عشق حقیقی از منظر سنائی تنها عشق الهی و یا عشقی است که به منزله‌ی پل و قنطره‌ی عارف و عاشق به سمت عشق الهی باشد و در این میان هر عشقی به غیر از موارد یاد شده، مجازی تلقی می‌گردد. نمونه‌ی متعالی عشق انسانی که به عشق الهی منجر می‌شود، در غزلیات سنایی عشق یوسف و زلیخاست که سنایی از این عشق، تحت عنوان عشق زلیخایی یاد می‌کند. چون عشق زلیخا تنها هوس صرف نبود، ناگزیر به عشق الهی منجر شد. سنائی در توصیف عشق الهی سراید:

گر شبی عشق تو بر تخت دلم شاهی کند صد هزاران ماه آن شب، خدمت ماهی کند
باد لطفت گر به دارالملکِ انسان بر وزد هر یکی را بر مثال یوسف چاهی کند

من چه سگ باشم که در عشق تو خوش یکدم زخم آدم و ابلیس یک جا چون به همراهی کند
(سنائی: ۸۶۳)

از جمال یوسفی سیری نیابد جاودان هر که را بر جان و دل عشقِ زلیخایی بود
(همان: ۸۷۲)

لیکن در این غزل از سنایی، عشقی که مطرح می‌شود در تقابل با عشق حقیقی قرار می‌گیرد:

از هر چه گمان برد دلم یار نه آن بود پندار بُد آن عشق و یقین جمله گمان بود
آن ناز و تکلف بُد و آن مهر، فسون بود و آن عشق مجازی بُد و آن سود زیان بود
(همان: ۸۶۹)

عشق حقیقتی دو وجهی و دو چهره‌ای است. حتی عشق‌های زمینی، در درویشان، یک چهره‌ی ملکوتی و آسمانی نهفته است، که اگر به آن توجه شود، قدرت دارد عشق زمینی را، مقدس و جاودانه گرداند، حتی با یک عشق زمینی، می‌شود جاودانگی را تجربه کرد، طعم ابدیت را چشید و به دیگری چشاند، از آن جا که عشق یک «حس» است، با یک عشق زمینی به شرط این که راه را درست برویم، می‌شود به مقامات بلند معنوی رسید، مولانا جلال‌الدین بلخی که عشق را با دیدار «شمس» به عنوان یک حس تجربه کرده است، چنین می‌سراید:

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است
(مولوی، ۱۳۷۰: ۱۲)

ملاصدرا در کتاب ارزش‌مند اسفار، درباره‌ی انتقال از عشق مادی و جسمانی به امور معنوی این‌گونه می‌گوید: «غرض غایی از وجود چنین محبتی، منحصرأ این است که آدمی از خواب غفلت بیدار شده و پرده‌های جهالت را کنار نهد؛ یعنی از امور مادی و جسمانی به امور معنوی ارتقا یابد. باید هوشیار بود که تمامی لذت‌های مطلوب نفس و همه‌ی زیبایی‌هایی که در عالم ماده و صورت ظاهر انسان مشاهده می‌شود، علامتی برای زیبایی‌های سرای باقی و تمثالی برای صور ارزش‌مند روحانی است (صدرالدین محمد شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۷: ۱۸۷).

کسانی که این مسیر (عاشقی) را طی کرده‌اند، بیان کرده‌اند که مشکلات، تلاطم‌ها و فراز و

نشیب‌های هفت شهر عشق، منشأ برکت‌های فراوانی برای آنها بوده است. اگر عشق، یک حس باشد، سختی‌ها، جلوه و برکت خاص خود را دارد، که اگر از آن فرصت‌ها به درستی استفاده کنیم، در بسیاری مواقع، از لحظه‌های آسایش و نعمت مبارک‌تر خواهد بود. در طریق عاشقی «از خود گذشتگی» شرط راه است، بزرگان گفته‌اند: «عشق یک قدم است و آن از خود گذشتن است» همین است که طریق عشق را دشوار می‌سازد. ملاصدرا در تأیید زیبایی‌های جسمانی و عشق‌های مجازی، وجود آنها را شرط وصول به زیبایی‌ها و معشوق حقیقی می‌داند: «ولولانواره وأضواؤه فی صور الموجودات الظاهریه، لم یکن الوصول إلی نور الأنوار الذی هوالموجود المطلق الالهی» (همان، ج ۲: ۷۷).

از نظر ملاصدرا، عشق مجازی و زیبایی‌های ظاهری، به طور مطلق، همیشه و همه جا در هر حال و از همه کس، پسندیده و شریف نیست، بلکه استعمال این نوع محبت در اواسط سیر و سلوک عرفانی و برای لطافت نفس و بیداری از خواب غفلت و رهاندن آن از دریای شهوت، شایسته است؛ اما زمانی که نفس به علوم الهی دست یافت و به مرتبه‌ی عقل بالفعل رسید و به علوم کلی چنگ زد و به عالم قدس نائل آمد، شایسته نیست به صورت‌های زیبا و شمایل لطیف بشری التفات داشته باشد.

ساده‌ترین، کوتاه‌ترین، هیجانی‌ترین و لذت‌بخش‌ترین راه رسیدن به خداوند، تمرین و تقویت عشق حسی است، یعنی با حس «طبیعی» و زمینی شروع کنیم تا به حس ملکوتی و آسمانی صعود نمائیم، ولی نبایست به گونه‌ای عمل کنیم که افعال شهوی در عشق حسی طبیعی مانع رسیدن ما به کمال مطلوب باشد. «شهوت، از لحاظ هستی‌شناختی، کمال به شمار می‌رود که مختص حیوانات است؛ اما همین کمال، برای وجود انسان نقص و ردیله به شمار می‌آید» (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۴: ۱۱۵)؛ چرا که «ماهیت شهوت عبارت است از کیفیت نفسانی که حرکت نفس به سوی جذب لذت ظاهری را در پی دارد» (همان: ۱۵۰). بنابراین ملاصدرا دوری از شهوت و غضب؛ و به سخن دیگر، پای بندی آن دو به ادراکات قوه‌ی عاقله را یکی از شروط مهم درک و فهم حقایق جهان ملکوت دانسته است (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۲۸۰).

ملاصدرا با عنایت به پاکدامنی در عشق مجازی و دوری آن از شهوات، جایگاهی ویژه و ممتاز برای این‌گونه از عشق قایل است. وی در این زمینه می‌گوید: «عشق انسانی نفسانی‌ای که

منشأ آن، طغیان قوه‌ی شهوانی و حیوانی نباشد، بلکه خوش ترکیبی، خوش خُلُق‌ی و منسجم بودن حرکات و سکنات معشوق، و در کلمه‌ی جامع، استحسان «شمایل معشوق» باشد، فضیلت و کمال حساب می‌شود و سبب ترقیق دل و ذکاوت قلب و خُدت نظر و تَبّه نفس می‌گردد» (خلیلی، ۱۳۸۲: ۲۳۰).

نهایت این که ملاصدرا محبت و عشق را در همه‌ی موجودات جهان هستی ساری و جاری می‌داند و ارزش والایی برای عشق در نظام هستی قائل است.

نتیجه

در این جستار سنائی غزنوی جزو اولین کسانی است که به عشق رنگ عرفان داد، عشق را از زمینی بودن خارج نمود، الگویی را برای شاعران بعد از خود طراحی کرد و با حفظ ارزش و اعتبار عشق توانست دریچه‌ای بگشاید که عاشق برای رسیدن به معشوق و محبوب ازلی بایست محنت‌ها و دشواری‌های این مسیر را طی کند و مسیر «فنا فی الله» را روشن نماید، یکی از این محنت‌ها، بی‌اعتنایی به دنیا و امکانات دنیوی است.

ملاصدرا، که یکی از فیلسوفان بزرگ و از چهره‌های برجسته‌ی فلسفه‌ی اشراقی است با بهره‌جویی از برهان و استدلال اثبات می‌کند که «عشق» در همه موجودات عالم ساری و جاری است و به وسیله‌ی عشق همه‌ی موجودات رو به سوی کمال که همان «معشوق حقیقی» است، دارند و «عشق» را تأمین‌کننده‌ی نظم در نظام خلقت می‌داند.

بنابراین، این دو چهره‌ی برجسته درباره‌ی مفهوم «عشق» دیدگاه‌های مشترکی دارند. عشق را بسیار با اهمیت می‌دانند. مبنا و اساس همه‌ی موجودات را «عشق» می‌شمارند و بر این باورند که عشق مجازی اگر همراه با عفت و پاکدامنی باشد می‌تواند پلی برای رسیدن به «عشق حقیقی» و محبوب ازلی باشد. همچنین «محبت و عشق» را توأم با «محنت و رنج» می‌دانند که سالک و عاشق برای وصال به «معشوق حقیقی» باید این محنت‌ها را تحمل کند و ابراز می‌کنند که راه‌های گوناگونی برای رسیدن به کمال مطلوب که همان محبوب ازلی است وجود دارد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

۱. پور جوادی، نصرالله، (۱۳۷۰)، درباره‌ی حافظ، تهران: نشر دانشگاهی، چ دوم.
۲. جام، شیخ احمد (زنده پیل)، (۱۳۶۸)، انس التائیین، تصحیح و توضیح علی فاضل، تهران: توس.
۳. جامی، نورالدین عبدالرحمان، (۱۳۷۵)، مثنوی هفت اورنگ، به تصحیح و مقدمه: آقا مرتضی مدرس گیلانی، تهران: مهتاب، چ هفتم.
۴. حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی) (۱۴۲۲ ق)، کشف المرادفی شرح تجرید الاعتقاد، قم: جامعه‌ی مدرسین.
۵. خلیلی محمدحسین، (۱۳۸۲)، مبانی عشق از منظر ابن سینا و ملاصدرا، قم: بوستان کتاب.
۶. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳)، لغت نامه، ج دهم، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۷. سجادی، سید جعفر، (۱۳۷۸)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: کتابخانه طهوری، چ چهارم.
۸. سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، (۱۳۸۵)، دیوان سنایی، مدرس رضوی، تهران: سنائی، چ ششم.
۹. -----، (۱۳۷۴)، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح و تحشیه: مدرس رضوی استاد ممتاز دانشگاه تهران: مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چ چهارم.
۱۰. شبستری، شیخ محمود، (۱۳۷۱)، مجموعه آثار، به اهتمام صمد موحد، تهران: کتابخانه طهوری، چ دوم.
۱۱. صدرالدین محمدشیرازی، (۱۳۶۰)، الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ۹ جلد، قم: دارالمعارف الاسلامیه.
۱۲. -----، (۱۳۶۸)، -----، قم: مکتبه المصطفوی، چ دوم.
۱۳. کاپلستون، فردریک، (۱۳۷۵)، تاریخ فلسفه، ترجمه‌ی سیدجلال الدین مجتبی، تهران: سروش.
۱۴. مرتضوی، منوچهر، (۱۳۸۸)، مکتب حافظ، ج دوم، تهران: توس، چ پنجم.
۱۵. ملاصدرا، (۱۳۸۲)، الشواهد الربوبیه، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۶. -----، (۱۳۹۰)، ترجمه شرح و تحقیق شواهد الربوبیه، یحیی کبیر، تهران: بوستان کتاب.
۱۷. مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۷۰)، مثنوی معنوی با مقدمه و شرح حال: استاد بدیع الزمان فروزانفر، تهران: جاویدان.
۱۸. نجم رازی، (۱۳۷۱)، مرصالعباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۹. نسفی، عزیزالدین، (۱۳۸۴)، انسان کامل، با تصحیح و مقدمه‌ی ماریژان موله، تهران: طهوری، چ هفتم.